

قیام حسینی

یزید پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیرالمؤمنین خواند و برای این که سلطنت نایب و ستمگرانه اش را تثبیت کند...



پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیرالمؤمنین خواند و برای این که سلطنت نایب و ستمگرانه اش را تثبیت کند، مصمم شد برای نامداران و شخصیت‌های اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت با خویش بخواند. به همین منظور، نامه ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین (ع) بیعت بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان.

حاکم این خبر را به امام حسین (ع) رسانید و جواب مطالبه نمود. امام حسین (ع) چنین فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ بلیت الامة براع مثل یزید. آن گاه که افرادی چون یزید، (شرابخوار و قمارباز و بی ایمان و ناپاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشینند، باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام، اسلام را از بین میبرند.)

امام حسین (ع) می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است، اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانندش، لذا به امر پروردگار، شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. آمدن آن حضرت به مکه، همراه با سرباز زدن او از بیعت یزید، در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت، و این خبر تا به کوفه هم رسید. کوفیان از امام حسین (ع) که در مکه به سر می برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد. امام (ع) مسلم بن عقیل، پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد. مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه ای روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام (ع) با او بیعت کردند، و مسلم هم نامه ای به امام حسین (ع) نگاشت و حرکت فوری امام (ع) را لازم گزارش داد.

هر چند امام حسین (ع) کوفیان را به خوبی می شناخت، و بی وفایی و بی دینیشان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعتشان با مسلم نمی توان اعتماد کرد، و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند. با این حال تا هشتم ذیحجه، یعنی روزی که همه مردم مکه عازم رفتن به منی بودند و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله تمام می خواست خود را به مکه برساند، آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود، از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده، بلکه علیه او قیام کرده است.

یزید که حرکت مسلم را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، این زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیفترین طرفداران حکومت بنی امیه بود) به کوفه فرستاد. این زیاد از ضعف ایمان و دورویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید و ارعاب، آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت، و مسلم به تنهایی با عمال این زیاد به نبرد پرداخت، و پس از جنگی دلاورانه و شگفت، با شجاعت شهید شد. (سلام خدا بر او باد). و این زیاد جامعه دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین (ع) برانگیخت، و کار به جایی رسید که عده ای از همان کسانی که برای امام (ع) دعوتنامه نوشته بودند، سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین (ع) از راه برسد و به قتلش برسانند.

امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد، و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید، و در طول راه مکه به کربلا، تا هنگام شهادت، گاهی به اشاره، گاهی به صراحت، اعلان میداشت که: مقصود من از حرکت، رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و برپاداشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم. و این مأموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود، حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده اش اتمام پذیرد.

رسول گرامی (ص) و امیرمؤمنان (ع) و حسن بن علی (ع) پیشوایان پیشین اسلام، شهادت امام حسین (ع) را بارها بیان فرموده بودند. حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع)، رسول گرامی اسلام (ص) شهادتش را تذکر داده بود. و خود امام حسین (ع) به علم امامت میدانست که آخر این سفر به شهادتش می انجامد، ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد، یا از اسارت خانواده اش واهمه ای به دل راه دهد. او آن کس بود که بلا را و شهادت را سعادت می پنداشت. (سلام ابدی خدا بر او باد).

خبر شهادت حسین (ع) در کربلا به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه مردم از پایان این سفر مطلع بودند. چون جسته و گریخته، از رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن بن علی (ع) و دیگر بزرگان صدر اسلام شنیده بودند. بدین سان حرکت امام حسین (ع) با آن درگیری ها و ناراحتی ها احتمال کشته شدنش را در اذهان عامه تشدید کرد. به ویژه که خود در طول راه می فرمود: من کان باذلاً فینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا. هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد، همراه ما بیاید. و لذا در بعضی از دوستان این توهم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند، غافل از این که فرزند علی بن ابی طالب (ع) امام و جانشین پیامبر، و از دیگران به وظیفه خویش آگاه تر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده او نهاده، دست نخواهد کشید.

باری امام حسین (ع) با همه این افکار و نظریه ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد، و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت. سرانجام رفت، و شهادت را دریافت. نه خود تنها، بلکه با اصحاب و فرزندان که هر يك ستاره ای درخشان در افق اسلام بودند، رفتند و کشته شدند، و خون هایشان شن های گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه مسلمانان بفهمد یزید (باقیمانده بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست، و اساساً اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست.

راستی هرگز اندیشیده اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین (ع) به وقوع نمی پیوست و مردم یزید را خلیفه پیغمبر (ص) می دانستند، و آن گاه اخبار دربار یزید و شهوت رانی های او و عمالش را می شنیدند، چقدر از اسلام متنفر می شدند، زیرا اسلامی که خلیفه پیغمبرش یزید باشد، به راستی نیز تنفرآور است ... و خاندان پاک حضرت امام حسین (ع) نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند. و شنیدیم و خواندیم که در شهرها، در بازارها، در مسجدها، در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبت بار یزید، همواره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند، و پرده زیبای فریب را از چهره زشت و جنایتکار جیره خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگباز و شرابخوار است، هرگز لیاقت خلافت ندارد و این اریکه ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست. سخنانشان رسالت شهادت حسینی را تکمیل کرد، طوفانی در جانها برانگیختند، چنان که نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دنائت گردید و همه آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت.

نگرشی ژرف می خواهد تا بتوان بر همه ابعاد این شهادت عظیم و پرتیجه دست یافت. از همان اوان شهادتش تا کنون، دوستان و شیعیانش، و همه آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می گذارند، همه ساله سالروز به خون غلتیدنش را، سالروز قیام و شهادتش را با سیاهپوشی و عزاداری محترم می شمارند، و خلوص خویش را با گریه بر مصایب آن بزرگوار ابراز میدارند. پیشوایان معصوم ما، همواره به واقعه کربلا و به زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند. غیر از این که خود به زیارت مرقدش می شتافتند و عزایش را بر پا می داشتند، در فضیلت عزاداری و محزون بودن برای آن بزرگوار، گفتارهای متعددی ایراد فرموده اند.

ابوعماره گوید: روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ع) رسیدم، فرمود اشعاری درسوگواری حسین برای ما بخوان. وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست، من می خواندم و آن عزیز می گریست، چندان که صدای گریه از خانه برخاست. بعد از آن که اشعار را تمام کردم، امام (ع) در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام حسین (ع) مطالبی بیان فرمود.

نیز از آن جناب است که فرمود: گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته نیست مگر در مصیبت حسین بن علی، که ثواب و جزای گرانمایه دارد. باقرالعلوم، امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود: به شیعیان ما بگویند که به زیارت مرقد حسین بروند، زیرا بر هر شخص باایمانی که به امامت ما معترف است، زیارت قبر اباعبدالله لازم میباشد.

امام صادق (ع) می فرماید: ان زیارة الحسین علیه السلام افضل ما یكون من الاعمال. همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است. زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می دهد و گویی روح را به سوی ملکوت خوبی ها و پاکدامنی ها و فداکاری ها پرواز می دهد. هر چند عزاداری و گریه بر مصایب حسین بن علی (ع)، و مشرف شدن به زیارت قبرش و بازنمایاندن تاریخ پرشکوه و حماسه ساز کربلا، ارزش و معیاری والا دارد، لکن باید دانست که نباید تنها به این زیارت ها و گریه ها و غم گساریدن اکتفا کرد، بلکه همه این تظاهرات، فلسفه دینداری، فداکاری و حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد مینماید، و هدف هم جز این نیست، و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست میباشد، و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم، هدف مقدس حسینی به فراموشی می گراید.